

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفِتَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَتَقُورَ قُورًا عَظِيمًا اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ
الْعَنْهُمْ جَمِيعًا»

عرض شد که برای تحصیل مفاد این اخبار باید اموری را مورد بررسی قرار بدهیم. امر
اول این بود که آیا موضوع در این اخبار مطلق شیءای است که و عملی است که ثوابی
راجع به آن نقل شده است یا نه، عملی است که خیریت او و استحباب او مفروض است،
مفروغ است، این چنین عملی که استحباب و خیریت آن مفروغ است، حالا اگر خبر
ضعیفی درباره ثواب خاصی نسبت به او وارد شد، این روایات می‌فرماید که اگر آن عمل
را انجام دادی به داعی این ثواب منقول، خدای متعال به شما عنایت می‌کند، آن ثواب را
می‌دهد اگر چه راوی اشتباه کرده باشد یا دروغ بسته باشد. بنابراین این مسئله مهم است
که اگر به معنای اول باشد راه برای این باز می‌شود که ما بگوییم از این روایت استفاده
می‌شود که همه اعمالی که یک خبری راجع به ثوابی نسبت به او وارد شده مستحب است
و قاعده تسامح در ادله سنن هم راه پیدا می‌کند که بگوییم استفاده می‌شود. اما اگر این
جوری گفتیم، گفتیم نه، باید اصل خیر بودن و استحباب آن مسلم باشد، حجت بر او قائم
شده باشد، بعد که این جوری شد، حالا راجع به این خصوصیات ثواب و این‌ها این
می‌فرماید اگر راوی اشتباه کرده ما ثواب را خواهیم داد. آن وقت خیلی مسئله تفاوت
می‌کند. بنابراین خیلی مسئله مهمی است در باب این اخبار «من بلغ».

گفتیم که بزرگانی قائل شدند که موضوع عبارت است از همان شیءای که فی حد ذاته
خیر و مستحب است، نه مطلق شیء، «و منهم» محقق سیستانی دام طله از معاصرین و
صاحب هدایة المسترشدين هم در هدایة المسترشدين به عنوان «قد يقال» این را
فرمودند.

مجموعاً برای اثبات این مدعا پنج وجه یا شش وجه وجود دارد. وجه اول که دیروز بیان
شد و محقق سیستانی هم به او تمسک کردند علی المنقول، این هست که روایت صفوان
اصلاً تصریح در آن بود. «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ، شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ» این جوری بود «مَنْ
بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» آن جا صراحتاً موضوع «شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ»
قرار داده شده، حالا لو فرضنا که روایات دیگر مثل روایت هشام و روایت مروان، آن‌ها
مطلق باشد، این جا از باب حمل مطلق بر مقید باید بگوییم مقصود از آن روایات هم

همین است. پس سرجمع جمیع روایات باب که صفوانی و هشامی و مروانی هست، می‌شود همین که «شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ» می‌شود. این بیان اول ایشان.

بیان دوم این بود که روایات معتبره در مقام وقتی ملاحظه می‌شود که همان روایاتی است که، همین روایت صفوان است که صدوق در ثواب الاعمال نقل کرده و روایت هشامی است که در کافی مروی است نه آن که در محاسن مروی است. و روایت مروانی که در کافی مروی است نه آن که در محاسن مروی است چون همه این‌ها هشام هر دو جا مروی بود، مروان هم در کافی بود هم در محاسن. می‌فرمایند وقتی ما به روایات معتبره باب نگاه می‌کنیم مازاد بر این مسئله استفاده نمی‌شود؛ اما صفوان که تصریح در آن هست و اما آن دو تا، آن جا هم چون عبارت روایت هشام این هست که «مَنْ سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ، فَصَنَعَهُ، كَانَ لَهُ [أَجْرُهُ] وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ». «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» یعنی «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الثَّوَابُ عَلَى مَا بَلَغَهُ» اگر چه ثواب به آن شکلی که بلوغ به او و وصول به او پیدا کرده نباشد. می‌فرمایند ظاهر این عبارت متبادر و منساق از این عبارت «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» این است که به آن شکلی که او گفته نیست نه این که اصلاً نیست و توضیح کلام ایشان این است که در قضایای سالبه گفته می‌شود ظاهر قضایای سالبه، سالبه به انتفاء محمول است نه به انتفاء موضوع، اگر مثلاً گفتیم بچه‌های زید این جا نیامدند، همه می‌فهمند که زید معلوم می‌شود بچه دارد و می‌گوییم این جا نیامدند نه این که اصلاً زید چون بچه ندارد. سالبه به انتفاء محمول است؛ یعنی بچه‌ای هست، می‌گوییم این جا نیامده، نه اصلاً بچه چون نیست می‌گوییم نیامده، این جا هم که می‌گوید «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الثَّوَابُ عَلَى مَا بَلَغَهُ» نفی می‌کند، نه این که چون اصلاً ثوابی ندارد نه، ثوابی دارد به این شکلی که این نقل می‌کند نیست؛ پس متبادر از این جمله مبارکه این است که این شیء خودش یک ثوابی دارد. شیء‌ای که ثواب دارد، خیر است دیگر، یعنی صرف نظر از این گفته ثواب دارد، پس معلوم می‌شود خیر است، پس معلوم می‌شود مستحب است. بنابراین اصلاً روایت هشام ولو این که تقیید نشده آن شیء در این جا به خیر، اما این جمله ذیل که فرموده «وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» این نشان می‌دهد که آن شیء ثواب دارد، پس مستحب است، پس خیریت آن مفروض است. بنابراین اصلاً این روایت هشام اطلاقی ندارد تا شما بخواهید به آن تقیید بکنید. خودش اصلاً از اول مفادش بیش از این نیست و همین طور که دیروز عرض کردیم، اگر در این مطلب هم شک می‌کنی، استظهار جزمی نمی‌کنی، لااقل محتمل است که همین باشد. بنابراین یک اطلاقی این جا محقق نمی‌شود، پس ما حجتی بر اطلاق در روایت هشام نداریم.

و اما روایت مروان؛ روایت مروان آن جا هم باز این جور بود، فرمود «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ، فَعَمِلَ ذَلِكَ الْعَمَلَ الْيَتِمَّاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ، أُوتِيَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ». الکلام، الکلام «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ». گفتیم این حدیث یا به معنای این است که داستان این جوری نباشد، قضیه این جوری نباشد، واقعه این جوری نباشد که او گفته، آن جوری که او گفته نباشد نه اصلاً چیزی در کار نباشد یا این که «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ». یعنی آن حدیث و خبری که این ثواب را برای شما دارد نقل می‌کند، آن جوری که واقع هست، نیست. علی‌ای حال چه حدیث را آن جور معنا کنیم چه حدیث را این جور معنا کنیم باز این جا آن جمله نافیه است و باز ظهور در سالبه به انتفاء محمول دارد نه به انتفاء موضوع، شبیه همانی است که در هشام گفتیم.

پس بنابراین این روایت مروان هم اطلاقی اصلاً از آن استفاده نمی‌شود. اگر نگوییم تقیید استفاده می‌شود. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که آن روایاتی که در مقام معتبر

است که همین سه تا است، ما برای مطلق شیء چیزی از آن استفاده نکردیم. آن روایات دیگر که در مقام وجود دارد که منقول از محاسن هست، آن‌ها اصلاً اعتبار سندی ندارد. علاوه بر این که اگر اعتبار سندی هم فرض کنیم برای آن، قابل تفسیر هست طبق این روایات معتبره، چه طور قابل تفسیر است طبق این روایات معتبره؟ این عبارت این بود... (اگر آورده باشم)

س: استاد ببخشید برای چه در اطلاق

ج: بله آقا؟

س: برای چه در اطلاق تردید می‌کنیم؟ به خاطر این که محتمل القرینه است آن ذیل حدیث

ج: اصلاً می‌گویم متبادر از جمله نافیه چیست؟ جمله سالبه چیست؟ سالبه به انتفاء موضوع است یا محمول است؟

س: موضوع است؟

ج: هان! پس یک «إِنْ لَمْ يَكُنْ كَمَا» این نیست که اصلاً حرف او ثوابی نبوده، به آن شکلی که او دارد می‌گوید نبوده،

س: یعنی این الان تقیید زد؟

ج: نه، وقتی مفاد کلام اصلاً این هست، که یعنی ثوابی هست، دیگر اطلاق یعنی چه؟

س: یعنی این قرینه است بر تقیید

ج: قرینه نیست، اصلاً مفاد جمله بیش از این نیست، نه قرینه‌ای بر تقیید است. ببینید

س: ...

ج: بر عدم اطلاق است. پس بنابراین روایت صفوان که اصلاً مقید است، «شَيْءٌ مِنَ الْخَيْرِ» است. این روایات هم اصلاً اطلاق ندارد. این هم دارد می‌گوید شیءای ثوابی وجود دارد اما به شکل این که این گفته نیست. درست؟ و شیءای است که ثواب دارد پس خیر است، پس مستحب است یا واجب است. حالا بنابر این که بگویم این روایت حتی واجب را هم می‌گیرد، آن خودش بحثی دارد که آیا واجب را هم می‌گیرد یا نه؟ بنابراین نمی‌خواهیم تقیید کنیم، می‌خواهیم بگویم اصلاً از اول «ضيق فم الرکبة» هست. از اول اطلاق ندارد، این هم دارد همان در محدوده خیر دارد صحبت می‌کند. حالا اگر از این هم اطمینان به این ندارید، این را إعراض نمی‌کنید، شک در این دارید، لااقل آن طرف مسئله هم که اطلاق باشد محرز نیست؛ پس این روایات....

و اما آن عرض کردیم که آن روایات مروی در محاسن، چه هشام مروی در محاسن و چه مروان مروی در محاسن، ایشان می‌فرمایند این‌ها اصلاً حجت نیست. چرا؟ چون درست است کتاب محاسن برای برقی است، برقی هم آدم ثقه‌ای است، مسلم هم هست که کتاب محاسن ایشان داشته ولی این کتاب محاسن ایشان به طریق معتبری نه به دست ما رسیده و نه دلیل داریم که به دست ناقل از این کتاب که صاحب وسائل باشد رسیده، اما

به دست ما به خاطر این که ما طریق به این کتاب موجود بایدینا فی البازار و فی السوق نداریم. نمی‌دانیم، شاید کم و زیادی در این‌ها شده باشد. بنابراین نسبت به این‌هایی که، این کتاب محاسن موجود به ایدینا طریق نداریم. روایات آن برای ما حجت نمی‌شود. صاحب وسائل دلیلی نداریم بر این که ایشان طریق داشته ولو این که بزرگانی مثل محقق خوئی، مثل شهید صدر، مثل شیخنا الاستاد قارویی می‌فرمودند که طریق دارد اما کسی که به خاتمه وسائل مراجعه کند، در می‌یابد که طرق صاحب وسائل به عناوین کلی این کتب است نه به نسخه خاص، نسخه را دیگر خودشان به قرائن و شواهد مثلاً می‌گفتند این همان است مثل این که الان ما از مشایخی اجازه نقل روایت داریم. من الکافی، من التهذیب، من الاستبصار، کلی، اما نگفتند این نسخه استبصار را من اجازه دادم که، گفتند استبصار شیخ، گفتند کافی، دیگه ما کافی و این‌ها، همین‌هایی که در بازار هست و این‌ها، مصداق آن را همین‌ها قرار می‌دهیم. صاحب وسائل هم همین بوده، «طریق معنعن من صاحب الوسائل الی برقی» معنعناً به محاسن ایشان داشته باشد، نسخه ویژه‌ای، خاصی، همین جور این ظاهر عبارات ایشان نیست. اگر ظاهر روایاتش این بود خیلی خوب بود، فلذا است شیخنا الاستاد می‌فرمود ما آن‌هایی که وسائل نقل می‌کند از محاسن، یا مثلاً وافی نقل بکند از محاسن که این‌ها طریق دارند معنعن، ثقی عن ثقی تا می‌رسد به صاحب کتاب، قبول می‌کنیم. اما این‌هایی که در این کتاب‌های موجو فی السوق هست، فی المکتبات هست، این‌ها نه، چون ما به این‌ها طریق نداریم. اما این جا، این جا محقق خوئی، محقق سیستانی قائل است به این که همین، البته توضیحاً دیگه یک مقداری از آن را عرض می‌کنیم به این که ما طریق به این نداریم، صاحب وسائل هم محرز نیست برای ما حداقل که طریق به نسخه داشته باشد، بنابراین آن‌ها بر آن نقل‌های موجود در محاسن ما حجتی نداریم. پس بنابراین آن جا هر چه می‌خواهد موضوع قرار داده باشد، حجت نیست بر ما که، این‌هایی که حجت است این جوری است، آن‌هایی که حجت نیست، حالا موضوع را ولو مطلق الشیء قرار داده باشد. بعد می‌فرماید علاوه بر این که آن‌ها هم قابل توجیه و تفسیر طبق این هست ولو بدوً خلاف ظاهرش هست اما با توجه به آن چیزی که در این روایات است آن هم قابل تفسیر هست اگر کوتاه بیاییم.

همان طور که دیروز عرض کردیم، روایت چهار همین باب هجدهم این بود؛ «مَنْ بَلَغَهُ» که روایت مروان است «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَقَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ ص كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَقُلْهُ».

خب ابتداءً ظاهر این روایت چیست؟ «شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَقَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ» حالا آن «شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ» بر یک امری باشد که شما می‌دانید خیریت آن را یا نمی‌دانید. اطلاق، بدوً یک اطلاقی وجود دارد. «وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَقُلْهُ» اگر چه پیامبر آن ثواب را نفرموده باشد، خدا «كَانَ لَهُ ذَلِكَ» خدا آن ثواب را عنایت می‌فرماید. ایشان می‌فرماید این جا هم ممکن است این جوری تفسیر کنیم ولو بدوً خلاف ظاهر است که ثواب بر یک امر خیری، «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ» «وَإِنْ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَقُلْهُ» یعنی اگر چه پیامبر آن ثواب را نفرموده باشد، ما آن ثواب را می‌دهیم و این نفرمودن پیامبر مانع نیست از این که آن ثواب واقعی به شما إعطاء بشود. می‌خواهد... این روایت در صدد این است که بگوید این توهم برای شما پیش نیاید که اگر یک خیر واقعی که ثواب واقعی دارد، شما رفتید او را به داعی یک ثوابی آوردید که روایت دال بر آن ثواب ضعیف بود، این جور نیست که خدای متعال بفرماید حالا به خاطر این که تو به روایت ضعیف اعتماد کردی و به حرف این اعتماد کردی و به این انگیزه‌ای که او گفته رفتی آوردی، من آن ثواب واقعی را هم نمی‌دهم. نه، خدای متعال می‌فرماید ولو به این انگیزه رفته باشی آورده باشی، من

آن ثواب را خواهم داد. این ...، این بدواً خلاف ظاهر است این جور معنا کردن، اما بعد از آن که سند آن ناتمام است و آن سه تا روایت این جوری هست، این هم قابل تفسیر و توجیه به آن منوال هست. بنابراین مهم همان جهت اول است که این‌ها از نظر سند حجیت ندارد، پس اعتباری نیست به این‌ها که چه چیز را دارد موضوع قرار می‌دهد، آن‌هایی که به آن اعتبار هست، موضوع را دارد غیر مفروض و مستحب مفروض دارد قرار می‌دهد. این خیلی بحث مهمی است، واقعاً در سراسر فقه که ما مستحبات فراوان داریم، همه این، بسیاری از این کتب ادعیه ما، اسناد آن به آن شکلی که ما در فقه دقت در آن می‌کنیم این‌ها نیستند. خیلی وقت‌ها ما دل‌مان را به همین اخبار «من بلغ» نسبت به آن‌ها خوش می‌کنیم.

اگر اخبار «من بلغ» را این جوری معنا کردیم، نسبت به خیلی از این‌ها دیگر نمی‌توانیم باز، باید خیریت آن مفروض باشد تا این اخبار شامل آن بشود.

س: الان ایشان بیانش این جور ما فهمیدیم که چون خیر معنا شد، لزوماً باید آن ثوابی که در ذیل حدیث می‌گوید یعنی ثواب واقعی منظور...

ج: نه، نه، نه، همان ثواب منقول است. می‌فرماید آن که خیر بودن آن مفروض است، مستحب بودن آن فی حد ذاته مفروض است، حالا اگر یک خبری آمد گفت این خیر یک ثواب این جوری دارد، این ثوابه را ولو معقول باشد، ولو نادرست باشد، راوی بی‌خود گفته، خدا این ثواب را راجع به آن خیر مفروض می‌دهد، پس این ثواب‌ها برای کیست؟

س: کسی که التماس

ج: برای آن مستحب‌های واقعی است. برای آن خیرهای واقعی است. آن‌هاست که این چنینی است، اما یک چیزی اگر اصلاً مستحب نبود، خیر نبود، و این آقا حالا راجع به آن آمده ثوابی گفته و شما رفتی انجام دادی، خانه از پای‌بست ویران است. اصلاً نبوده، خدا هم چنین کاری را، این ثواب را هم نمی‌دهد. پس این ثواب معقول... حالا این سؤال‌ها این جا پیش می‌آید که یعنی خدا علاوه بر آن ثواب واقعی این ثواب را هم می‌دهد؟ بله، چه اشکال دارد؟ این هم می‌دهد. این به خدمت

س: ... که فرمودید نمی‌شود گفت که زمان خود صاحب وسائل محرز بوده که این محاسن برای برقی است؟ وگرنه چه وجهی داشت که مثلاً ایشان یک سندی را

ج: له محرز بوده، ولی قطع ایشان و احراز ایشان به چه درد ما می‌خورد؟ بله ایشان قطع داشته که این مال...

س: همین که آدم ثقه بگوید من این کتاب را یافتم، نسخه‌ی مثلاً معتبری داشته...

ج: حالا ما یک بیانی داریم برای این که این را حل بکنیم، از همان راهی که

س: بعد ببخشید استاد این قصد خیر هم که فرمودید، حالا ما فرض کنیم که خیر ملاک باشد خوب؟ این مهم است که آن خیر مثلاً گفته باشند آقا قبل از خواب تسبیحات حضرت زهرا بخوانید، مهم این است که آن تسبیحات حضرت زهرا اصلش ثابت باشد یا قبل از خواب بودنش خیر بوده

ج: حالا این هم یک نکته‌ای هست، این هم نکته‌ی خوبی است.

خب این وجه اول، وجه اول و دوم، دو وجه ذکر کردیم دیگر، وجه اول تقیید آن مطلقات بود به واسطه‌ی آن مقید که روایت صفوان باشد.

س: حاج آقا این خیریت ... اگر مشخص بشود خوب است که اصل المطلوبه مراد است یا این که نه استحبابش به معنای این که امر فعلیه استحبابی متوجهش هست...

ج: باید خیر بر آن صادق باشد؛ ببینید آن روز عرض کردیم، خیر البته معمولاً این آقایان در کلماتشان به مستحب تعبیر کردند در خود منقول شاید از سید سیستانی هم مستحب است، مفروض این است که مستحب است. حالا ما روی این نباید خیلی نباید تکیه بکنیم، ممکن است که همان‌طور که روز اول عرض کردیم این خیر باشد، خیر اعم از این است که مستحب شرعی باشد، واجب شرعی باشد یا یک امری باشد که از نظر عقلی واضح است که این امر خیری است، مثل احسان به دیگران مثلاً، دستگیری از دیگران. این لولا الشرع أم امر خیر؛ پس خیر بودنش باید ثابت باشد، حالا اما ما یک چیز را نمی‌دانیم خیر است یا خیر نیست، می‌گوید آقا فرض کنید روز دوشنبه مستحب است غسل کردن، نمی‌دانیم چطور هست، روز عید نوروز یک روایت ضعیفی آمده گفته مستحب است، ما اصلاً نمی‌دانیم این خیر است یا نه، امر تعبدی است، این سندش هم که درست نیست که اثبات بکنیم. البته توجه می‌فرمایید که لازم نیست مسبقاً به یک دلیل دیگری برای ما ثابت بشود خیر بودنش و مستحب بودنش ولو به همان دلیلی که دارد استحباب را یعنی آن ثواب را ذکر می‌کند، ولی سندش باید درست باشد، آن روایت دیگر ضعیف نباشد. همان روایتی که سندش تام است می‌گوید این عمل را انجام بدهی خدا صدتا قصر به تو خواهد داد؛ این قهراً به دلالت التزام دلالت می‌کند بر این که آن عمل مستحب است، خیر است، این اشکالی ندارد. می‌گوییم صرف نظر از آن ثواب باید فی‌نفسه خیر باشد، نه این که به یک روایت دیگری مسبقاً خدای از این باید، این لزومی ندارد؛ حرف این است که موضوع این روایات امری است که مستحب است یا واجب است یا از نظر عقلی خیریتش مسلم است.

س: ...

ج: نه، آن این است که، ولی این‌جا داده چون آمده ثواب برایش نقل شده، گفته که این ثواب را می‌دهم.

س: این ثواب را از کجا معلوم فقط به آن خیراتی که همان‌جوری که فرمودند مستحبات باشد نباشد؟

ج: اطلاق دارد، خیر فرموده، تمسک به اطلاق می‌کنیم دیگر، خیر فرموده.

س: این عبادت رجائی را چه‌جوری آن وقت

ج: مشمول این نمی‌شود، مشمول این روایت نمی‌شود.

س: حاج آقا ببخشید در موارد متعلقات احکام شرعی که ثابت باشد آن قیود شرایط آیا حیثیت تقییدی در حسن است یا حیثیات تقیید در موضوع استحباب است؟ این اثری دارد، مثلاً الان غسل، خود طبیعت غسل اگر حسن دارد آن قیودی که اخذ شده در حکم این‌ها

حیثیات تقیید در موضوع استحباب خاص است و الا اثر ندارد در طبیعت خود حسن است می‌توانیم استفاده کنیم که مثلاً غسل روز نوروز حسنُ فی ذاته الا...

ج: به چه دلیل؟

س: به خاطر این که مندرج تحت طبیعت غسل است.

ج: مگر ما دلیل داریم که ما طبیعة الغسل حسنُ؟

س: ما داریم می‌پرسیم...

ج: ما دلیل نداریم.

س: نه داریم می‌پرسیم آن قیودی که اخذ شده آیا حیثیت تقیید...

ج: ظاهرش تقییدیه است...

س: در موضوع یا در خود حُسن است؟

ج: بله در موضوع.

س: در موضوع، الحسن الشرعی یعنی چه؟

ج: بله.

س: حُسن ذاتی دارد.

ج: ما از کجا می‌دانیم؟

س: چرا ...

ج: غسل چه می‌دانیم غسل ذاتی دارد؟ مگر مصلحتی بر آن مترتب است؟ چه هست؟ که حُسن ذاتی داشته باشد، غسل به عنوان غسل نه به عنوان شستشوی بدن. شستشو عَسَل است، عُسَل؛ که آن ترتیب خاص در آن هست، نیت، ما چه می‌دانیم؟ بلکه اگر وقتی نمی‌دانیم به عنوان این که شرع گفته بیاوریم نه تنها کار خوبی نکردیم تشریع کردیم، معاقب هستیم، استحقاق عقوبت داریم. امور تعدیه ما اطلاع نداریم که حُسن ذاتی اش کجا هست کجا نیست؟ از ادله می‌توانیم بفهمیم و الا خود او؛ بله یک چیزهایی هست مثل سجده در مقابل خدای متعال این را گفتند حُسنش ذاتی است و می‌فهمیم؛ اما خیلی از این تعبدیات نه، ما چه می‌دانیم.

خب حالا گفتیم که شش وجه. دو وجه را بیان کردیم، بخواهیم تمام وجوه شش‌گانه را بیان کنیم برگردیم به داوری راجع به آن‌ها، شاید بعضی نپسندند و بگویند همان بعد از هر وجهی داوری هم نسبت به آن‌ها بکنید فلذا قبل از ورود به وجه سه و چهار و پنج و شش این‌ها را بررسی کنیم.

اما این بحث اول که اطلاق بود به تقیید اطلاقات دیگر بر اساس روایت صفوان. جواب اولی که از بعض کلمات استفاده می‌شود این است که گفتند این خیری که در این روایت

ذکر شده، در روایت صفوان ذکر شده خیر عنوانی است نه خیر واقعی. بنابراین اصلاً خود این روایت صفوان هم موضوع را علی‌رغم این که شما می‌گویید صریح در این است که خیر واقعی را موضوع قرار داده نه، خیر عنوانی را قرار داده. مقصود از خیر عنوانی یعنی چیزی که از او به عنوان خیر نام برده می‌شود حالا می‌خواهد ولو درست نباشد؛ گفته می‌شود این خیر است ولو درست نباشد.

پس بنابراین این که گفته است که «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ» یعنی علی شئی من الخیری که سر زبان‌ها است گفته می‌شود که این خیر است؛ حالا واقعاً می‌خواهد خیر باشد یا می‌خواهد نباشد، خیر عنوانی....

س: اگر نباشد باید ردع بشود چرا شارع آمده، آورده در روایت من بلغه.

ج: بله؟

س: یعنی اگر خیر عنوانی باشد، شما می‌فرمایید ولو خیر نباشد، عرف می‌گوید خیر است...

ج: در موضوع این قرار داده، می‌گوید این خیر، این‌هایی که می‌گویند خیر است این‌ها اگر ثوابی راجع به آن گفته شد من می‌گویم انجام بدهید من آن ثواب‌ها را می‌دهم؛ چرا این حرف را دارد می‌زند؟ چرا این را جعل کرده؟ ممکن است مصلحت جعل این باشد که با این کار آن حرف‌هایی که واقعاً درست است، آن مستحباتی که واقعاً هست در میان این حرف‌های ناجور، در میان این اخبار ضعیف‌السند واقعیاتی هم وجود دارد. شارع برای این که شما به آن واقع‌ها برسید و بر اساس این که این‌ها ضعف سند دارد خودتان را محروم نکنید از آن مستحبات واقعی، می‌آید می‌گوید آقا همین خیرها که هی می‌گویند خیر است، خیر است، خیر است و شما هم نمی‌دانید واقعاً خیر است یا خیر نیست، این ثواب‌هایش را من می‌دهم، داعی‌اش بر جعل این مطلب این است که شما را تحریک کند، باعث کند برای این که این‌ها را انجام بدهید تا این که آن مستحبات واقعی که در بین این‌ها هست، این‌ها محروم نشوید از او.

س: مفسده نباید ...

ج: مفسده قهراً ندارد، خودش می‌داند، او باید بداند، حالا که گفته معلوم می‌شود که مفسده ندارد. او باید خودش احرار کند مفسده دارد یا ندارد؟ خودش که دارد می‌گوید معلوم می‌شود احرار کرده مفسده ندارد.

س: حاج آقا می‌توانیم بگوییم این عمل خیری که آوردند در مقابل این است که مثلاً فرض کن یک خبری آمد گفت اگر به فلانی فحش بدهی این ثواب را دارد، حالا به نیت آن ثواب فحش بدهد، مقصود این روایت این است که شاید می‌گوید آن عملی که می‌خواهید انجام بدهید و نیت

ج: این هم می‌آید، این فرمایش حالا خوبی است که شما می‌فرمایید که آیا اطلاق دارد حتی عملی که احتمال می‌دهیم حرام باشد یا می‌دانیم قبیح است، حالا او یک ثوابی دارد برایش نقل می‌کند، این‌جا را هم می‌گیرد؟ آن‌جایی که می‌دانیم قبیح است حتماً این روایت از او انصراف دارد ولی حالا آن‌جا که نمی‌دانیم یا احتمال می‌دهیم، آن‌جا را چی؟ این یأتی الکلام فیه ان‌شالله.

خب این بزرگوار شفاه الله تعالى فرموده است که قرینه‌ی بر این‌که این را باید این‌جوری هم معنا کنیم و مراد از این خیر، خیر عنوانی است نه خیر واقعی و خیر مطلق این است که معمولاً مستحبات و این امور خیر که در شرع به دست ما می‌رسد، این‌ها به واسطه‌ی همین نقل ثواب‌ها است، به واسطه‌ی همین‌ها است. این قرینه می‌شود و الا چون معمولاً این است اگر بخواهد چیز دیگر را بگوید فردی ندارد، مصداقی ندارد؛ معمول این چیزهایی که ما می‌دانیم خیر است همین‌ها است که همین روایات دارد می‌گوید. پس این دلیل می‌شود بر این‌که مقصود از این خیر همین‌هایی است که تو همین روایاتی که دارد ثواب‌ها را ذکر می‌کند موضوع قرار داده شده، نه آن‌هایی که در یک روایات دیگر، یک ادله‌ی دیگر کتاباً و سنه یا به ادله‌ی دیگر اجماعاً و و ثابت شده باشد خیریتش، استحبابش، حالا این روایت دارد می‌آید راجع به آن یک ثوابی را می‌گوید، نه؛ فرموده: «ان المراد من الخیر الخیر العنوانی لا الواقعی و لو بقرینه ان دلیل ابلاغ الثواب عادتاً هو دلیل الخیرة و الاستحباب لدى الشارع» عبارت ایشان هم نشان می‌دهد که خیریت را مرادف با چه گرفتند؟ با استحباب گرفتند. «هو دلیل الخیرة و الاستحباب لدى الشارع لا ان هناك دلیلین احدهما على الاستحباب» جدا «و الآخر على الثواب» جدا، این جور نیست، همان دلیل‌ها همان را دارد می‌گوید، این جواب ایشان؛ پس بنابراین شما روایت صفوان را می‌آید یک‌جوری معنا می‌کنید آن را مقید می‌کنید می‌خواهید مطلقاً را با آن تقید نکنید، نه خود این هم مقید نیست، این دارد همان چه را می‌گوید؟ این دارد خیر عنوانی را می‌گوید، هر روایتی که راجع به یک چیز ثواب دارد می‌گوید هست، مدلول التزامی‌اش این است که این خیر است دیگر، دلالت می‌کند که این خیر است. مقصود از این خیر یعنی همین، یعنی همان‌که راوی دارد می‌گوید خیر است، سر زبان‌ها هست که خیر است، گفته می‌شود این خیر است، نه خیر واقعی...

س: ولو در همان روایت ضعیف؟

ج: بله، این دارد می‌گوید این خیر است دیگر، اگر یک کسی درآمد آمد گفت که مثلاً مستحب است عند المنام وضو بگیرد، روایتش هم ضعیف باشد، این دارد با همین عبارتش می‌گوید این وضوء عند المنام خیر است، وضو بگیر و وقتی این کار را کردی خدای متعال فلان ثواب را به تو عطا خواهد فرمود. این خودش دارد دلالت می‌کند که این خیر می‌شود خیر عنوانی، ولو این‌که چون ضعف سند دارد بر ما ثابت نمی‌شود که واقعاً خیر است و مستحب است و شرع آن را مستحب کرده، این ثابت نمی‌شود؛ اما خیر عنوانی بودن که ثابت می‌شود، بالاخره دارند می‌گویند این خیر است، این همین راوی دارد می‌گوید این خیر است، نقل می‌کند که این خیر است.....

س: استاد این ربط مدعی و دلیلش خیلی روشن نیست، چون اگر منظور اولاً این‌که سر زبان‌ها فرق دارد با چیزی که در روایات هست، این‌ها که یکی نیستند؛ دو این‌که در روایات مستحبات ما از روایاتی که درست باشند متوجه می‌شویم سندش نه هر روایتی. پس این چه می‌خواهد بگوید ایشان؟

ج: به خدمت شما مقصود ایشان این است که فرمود که: «ولو بقرینه ان دلیل ابلاغ الثواب عادتاً هو دلیل الخیرة» این فرمایش ایشان است، حالا این فرمایش ایشان بعداً در اضواء و آراء نیاوردند، من یعنی یک تورقی کردم ندیدم حالا به‌طور قاطع عرض نمی‌کنم نیاوردند ولی تورقی که من کردم ندیدم، می‌خواستم ببینم خود ایشان اشکالی بعد مطلبی دارد راجع به این یا نه؟ این نیاوردن ظاهراً کاشف از این است که شاید عدول کردند از

این چیزی که در هامش بحوث فرمودند آنجا عدول کردند فلذا دیگر در آنجا نیاورند، اگر چه دأب ایشان این است جاهایی که عدول می‌کنند آنجا اشکالش را بیان می‌کنند، حالا با دقت شما نگاه کنید چون من عجله داشتم الان قولم معتبر نیست که حتماً نباشد، این را دقت بفرمایید. اما این...

س: استفاده‌ی تعنون به استحباب می‌شود؟

ج: دیگر لازم نیست تعنون به استحباب.

س: نه، این که بعد این قولی که فرمودید....

ج: نه، حالا مینا، نه ایشان این حرف را می‌خواهد رد بکند، حالا حرف خودش چه هست آن حرف آخری است. این حرف دیگر درست نیست که گفته شده.

س: ...

ج: بله، حالا همین می‌خواهیم این را عرض بکنیم.

یکی اولاً این که شما می‌فرمایید مقصود از خیر، خیر عنوانی است نه خیر واقعی من حیث هو هو خلاف ظاهر است. هر موضوعی که در کلامی موضوع قرار می‌گیرد ظاهرش همان امر واقعی‌اش هست نه ادعائی، نه این که گفته می‌شود، نه این که همین‌جور به او اطلاق می‌شود؛ اگر گفتند اکرم العالم یعنی عالم واقعی، نه این که مردم می‌گویند این عالم است، یک کسی همین‌طوری می‌گویند این عالم است، یا کسی می‌گویند جاهل است حالا عوامی می‌گویند این عالم است ممکن است از اعلم العلماء هم بالاتریش بدانند، مثل داستان مرحوم میرزای قمی رضوان‌الله علیه که برگشت به ده‌شان. یک آخوندی که درس نخوانده بود در آن ده بود، مردم او را بر جناب میرزای قمی که شاید اعلم اهل زمانش بود ترجیح می‌دادند، آن یک عالم است نه تو. این روایتی که می‌گوید اکرم العالم یعنی عالم واقعی یا عالمی که به خدمت شما به قول ایشان عالم عنوانی؟ این فی‌نفسه خلاف ظاهر است؛ اما این که ما بخواهیم این را قرینه قرار بدهیم علی به این که ایشان فرموده قرینه، «أنّ دليل ابلاغ الثواب عاداً هو دليل الخیرة و الاستحباب»، اما این خلاف واقع است، عاداً مستحبات ما دلیلش همین روایات ضعیف است، پس مستحبات ما خیلی باید گفت که ببینید سجدش را، ببینید بابش را؛ بسیاری از روایاتی که ما داریم، اموری که ما داریم مستحب است، استحبابش به ادله‌ی دیگر مسلم ثابت شده، حالا یک روایت ضعیفی می‌آید راجع به او چه می‌گوید؟ یک ثوابی را بیان می‌کند. مثلاً خواندن قرائت قرآن معلوم است مستحب است، هر سوره‌ای از قرآن مستحب است خواندنش، این ادله دارد؛ حالا یک روایت می‌آید می‌گوید اگر سوره‌ی تین را بخوانی این ثواب خاص را می‌دهند، این روایتی که می‌گوید این ثواب خاص را می‌دهند ضعیف است، این روایت دارد می‌گوید چی؟ می‌گوید باشد، حالا که خواندن قرآن مستحب است فی‌نفسه اگر یک راوی آمد گفت این سوره را اگر خواندی فلان ثواب را می‌دهیم خدای متعال می‌گوید می‌دهیم. حالا که این گفته، راجع به یک امری که لولا گفته‌ی این و صرف‌نظر از گفته‌ی این هم استحباب دارد من می‌دهم. این‌جور نیست که ما، اگر این‌جور بود که این روایات اصلاً مصداق پیدا نمی‌کرد چون معمولاً ادله‌ی مستحبات این‌جور بود که دلیل‌هایش، غیر از همین روایات ضعیفی که ثواب می‌گوید وجود نداشت، بله، حالا ممکن کسی این حرف را بزند ولو باز هم قبول نداریم به خلاف ظاهر. اما بعد از این که نه، مصادیق فراوان دارد؛ اصل نماز

خواندن دلیل داریم؛ قربان کل تقیه، حالا می‌گوید اگر شما نماز در مسجد بیایی بخوانی این ثواب به تو می‌دهد. اصل استحباب، اصل این‌که نماز امر مستحبی است و خیر است این...

بنابراین این فرمایش که بخواهیم بگویم ظاهر آن روایت عنوانی است نه واقعی، این تمام نیست، این قرینه‌ای هم که اقامه شده بر آن معنا، این قرینه هم تمام نیست و قرینیت قهراً ندارد. این...

س: استاد ایشان گفتند ضعیف...

ج: بله دیگر صحبت سر همین است که این روایات دارد می‌گوید اگر یک روایتی...

س: مقصود این است که می‌گویند نیاز نیست که همین یک ثواب برایش گفته باشد کافی است، بعد شاید می‌خواهد همین را ...

ج: نه می‌گوید موضوع خیر نیست، خیر عنوانی است نه خیر واقعی، چون حرف همین است که این برای خیر واقعی است پس بنابراین در مواردی که ما نمی‌دانیم خیر واقعی هست یا نه تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه است، درست؟ ایشان می‌گوید نه مقصودش خیر واقعی که نیست که شما بگویید تمسک در شبهه‌ی مصداقیه است، خیر عنوانی است، این هم که خیر عنوانی هست چون دارد بالاخره می‌گوید این ثواب دارد دیگر، خود این راوی دارد می‌گوید این ثواب دارد، به عنوان خیر از آن نام دارد می‌برد، می‌شود خیر عنوانی.

س: آقا روایات حلیه‌المتقین اکثرش واقعاً همین‌طور است.

ج: مگر ما می‌خواهیم کتاب حلیه‌المتقین را درست کنیم؟ ما می‌خواهیم بگویم در شرع، ولو حالا آن این‌جوری باشد ولی این مصادیق فراوان دارد خودش، برای آن مصادیق فراوان...

س:.....

ج: این چه بحثی است واقعاً الان؟

س: این‌ها همه همین‌جوری....

ج: باشد حالا... ببینید اگر بی‌مصدق می‌شد حالا نه، این قدر مصداق دارد حالا آن‌ها هم مصداقش نمی‌شود. هزارتا مصداق دارد، هزارتای دیگر هم مصداقش نشود، چه عیب دارد؟

س: این تعبدیات هم فرمودید اگر یک کیفیت خاصی باشد باز، یعنی منحصر می‌شود در جاهایی که مثلاً یک چیزی مثل نماز یا قرائت قرآن باشد و یک چیزی به نحو تقیید در آن نباشد، مثلاً فرض کنید یک نماز سه رکعتی مستحبی باشد که باز ما قبول نمی‌کنیم طبق آن بیان سابقه‌تان، ... بخاطر این‌که امورش....

ج: بله بله، چون واقعی باید باشد، بله نماز سه رکعتی ما اصلاً دلیل برایش نداریم...

س: می‌خواهیم ببینیم نیاز به اثبات دارد که بفرمایید چون ما خیلی مواردش این‌طوری است.

ج: نه مستحبات، ببینید شما یک فقه...

س: ...

ج: بله، آن زیاد است، زیاد است؛ ببینید این‌جور، نه زیاد است به معنای این‌که خیلی است خودش ولیکن آن‌طرف زیادت‌تر است، زیادت‌تر باشد. ولی این دیگر قرینه نمی‌شود بر این‌که بگوییم مراد از این روایات شریفه این بوده. و اما آن بقیه...

و صلی الله علی محمد و آل محمد